

## دکتر کنت متیوز، سفر پیدایش، جلسه ۱۶، کشمکش‌های خانوادگی اسحاق، سفر پیدایش ۱۹:۲۵-۴۰:۲۷

کنت متیوز و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کنت متیوز در حال تدریس در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۶، مبارزات خانوادگی اسحاق، پیدایش ۲۵: ۱۹-۲۷: ۴۰ است.

درس ۱۶ مربوط به مبارزات خانوادگی اسحاق است.

آیه ۱۹ از فصل ۲۵، آیه ۱۹ مجموعه جدیدی از داستان‌ها را در بر می‌گیرد و مربوط به یعقوب است. بیابید . به آن آیه، ۲۵، آیه ۱۹ نگاه کنیم. این تولدوت است.

به یاد دارید که «تولدت» یک اصطلاح عبری برای نسل‌هاست. و این بخشی از تکیه کلام یا مقدمه هر بخش است که کل کتاب پیدایش را تشکیل می‌دهد. و در مجموع ۱۱ بخش وجود دارد.

آیه ۱۹ مربوط به تولدوت یا روایت پسر ابراهیم، اسحاق، است. بیابید به خودمان یادآوری کنیم که اسحاق یک شخصیت در حال گذار است. بنابراین، اگرچه امروز در مورد مبارزات خانوادگی اسحاق صحبت خواهیم کرد، متوجه خواهید شد که این مربوط به پسر اسحاق، یعقوب، و برادر دوقلویش، عیسو است.

و بنابراین، روایت پسر ابراهیم، اسحاق، در واقع ما را با نسل بعدی، که یعقوب خواهد بود، آشنا می‌کند. و این بخش تولدوت، این روایت، تا فصل ۳۷، آیه ۱ تا ۳۷، آیه ۱. خب، بیابید به طور خلاصه آنچه را که در این هفته‌های متممادی بررسی کرده‌ایم، مرور کنیم. تاریخ اولیه یا تاریخ بدوی، که می‌توانید آن را به عنوان تاریخ انسان اولیه و تمدن در نظر بگیرید، فصل‌های ۱ تا ۱۱ خواهد بود.

و ما در آنجا چه می‌آموزیم؟ ما در مورد خلقت، خلقت نیکوی خدا، خلقت زن و مرد به تصویر او، و نعمتی که خدا برای بشریت در نظر گرفته است، نعمت او از جمله تولید مثل، و سپس همچنین حکومت یا سلطه، نظارت مسئولانه بر خلقت نیکوی خدا، آموختیم. سپس، متأسفانه، ما از گناهی که توسط اولین مرد و زن در باغ عدن رخ داد، چگونگی اخراج آدم و حوا، و سپس عواقب آن گناه که حتی تا حد شرارتی که مستلزم سیل بود، رشد کرد، یاد می‌گیریم، پس از آن به ما گفته می‌شود که بازماندگان سیل، عهدی که خدا با نوح بسته بود در فصل ۱۹، ببخشید، فصل ۹ یافت می‌شود، و سپس این عهد به طور مشابه شامل آنچه در فصل ۱ پیدایش شنیدیم، است، جایی که خدا تضمین می‌کند که آنها سعادت‌مند خواهند بود. حال، این منجر به برج بابل، خلقت ملت‌ها و نیاز به پادزهری برای پراکندگی ملت‌ها، گناهی که در پی آن آمد، و اینکه چگونه خداوند ملتی را برانگیخت تا طرح نجات‌بخش خود را برای همه گروه‌های قومی در سراسر نظم آفرینش خود به اجرا درآورد.

سپس، مقدمه‌ای بر ابراهیم است، و بنابراین چرخه داستان‌های ابراهیم، به ویژه به تولد یک کودک مربوط می‌شود. سه عنصر وجود دارد که عهد ابراهیم را که خدا با ابراهیم آغاز کرد، تشکیل می‌دهند: سرزمین یا قلمرو سکونت، تولید مثل، یک ملت بزرگ و یک برکت، که به معنای رفاه است. می‌توانیم برکت را در این مورد به عنوان یک رابطه شخصی بین ابراهیم و خدا در نظر بگیریم.

بنابراین، او با ابراهیم، سفر ایمان خود را آغاز می‌کند. سارای، همسرش، نازا است، و بنابراین اگرچه او با موفقیت به عنوان یک غریبه، یک مهاجر، در سرزمین کنعان ساکن می‌شود، و در حالی که به دلیل رفاه در خانواده ابراهیم و لوط، برادرزاده‌اش که با او سفر کرده بود، برکتی وجود دارد، اما فرزندی، پسر وعده داده

شده‌ای وجود ندارد، اما خدا اسحاق را به او می‌دهد، و ما این را در فصل ۲۱ یافتیم. فصل ۲۲ سفر مهم ابراهیم را از نظر معنوی کامل می‌کند.

از باب ۱۲، او اعلام عهدی را که با او بسته شده است، دریافت می‌کند. در باب ۱۵، تأیید آیینی آن عهد وجود دارد. و سپس در باب ۱۷، نشان عهد، ختنه، است.

اما در فصل ۲۲، به یاد خواهید آورد که ابراهیم به چالش کشیده می‌شود تا پسرش اسحاق را به عنوان قربانی برای پرستش خدا تقدیم کند. ما آموختیم که این یک آزمایش بود. این آزمایشی برای وفاداری ابراهیم بود، و همچنین آزمایشی در مورد صداقت، شخصیت خدا.

و بنابراین، خدا، توسط فرشته‌اش، اسحاق را از چاقوی ابراهیم نجات می‌دهد. به یاد دارید که کل این آزمایش برای تحقق بخشیدن به آنچه در تئوری بود، طراحی شده بود، و آن این بود که ابراهیم خدا را دوست داشت و او را به خاطر خدا دوست داشت، برخلاف تمام وعده‌های شگفت‌انگیزی که خدا داده بود. وقتی به روایت اسحاق می‌رسیم، متوجه می‌شویم که اسحاق اغلب به همان روشی که روایت ابراهیم را می‌خوانیم، به تصویر کشیده می‌شود.

و چرا این مهم است؟ به این دلیل است که وعده‌هایی که به ابراهیم داده شد، شامل فرزندان او نیز می‌شود. و به یاد داشته باشید که او پدر اسماعیل از کنیز، خدمتکار سارا، بود. نام او هاجر مصری بود.

اما وعده خدا به طور خاص برای پسری بود که از سارا به دنیا می‌آمد. و بنابراین نام از ابرام به ابراهیم و سپس سارا به سارا تغییر یافت. سارا با مداخله معجزه‌آسای خدا فرزندی به دنیا آورد.

و حالا ما با پسر موعود شروع می‌کنیم. و قرار دادن اسحاق به شکلی که ابراهیم به تصویر کشیده شده همبستگی خانواده را نشان می‌دهد. این نشان‌دهنده همبستگی و اتحاد وعده‌هایی است که خدا به ابراهیم و فرزندان او داده است.

خب، من چند مورد از راه‌هایی که اسحاق منعکس‌کننده ابراهیم است را فهرست کرده‌ام. یکی از آنها این است که هر دو مرد مدت زیادی صبر کردند تا همسرانشان از نسل بعدی باردار شوند، در مورد سارا، این اتفاق ۲۵ سال طول کشید.

ما در مورد همسر اسحاق، که نامش ربکا است، خواهیم آموخت. ما آن داستان را خواهیم شنید. او 20 سال صبر کرد.

بنابراین، یک چالش واقعی برای ایمان و وفاداری آنها وجود دارد. دوم اینکه هر دو پسران رقیب، اسماعیل و اسحاق، داشتند. سپس، دوقلوهایی را داریم که از ربکا و اسحاق متولد شدند.

و آن یعقوب و عیسو است. سوم اینکه ما معاهداتی داریم که با یک پادشاه فلسطینی به نام ابیملک بسته شده‌اند. و در فصل ۲۰، و سپس در فصل ۲۶ امروز خواهیم دید، این معاهدات در همان مکان، بئر‌شبع، بسته شده‌اند.

بنابراین، مکان بئر‌شبع نیز بین این دو پدرسالار، ابراهیم و اسحاق، مشترک است. آنها همچنین در یک رویداد غم‌انگیز مشترک هستند و آن فریب پادشاهان در فصل 20 و همچنین در فصل 26 است. فریب همسر-خواهر.

و در آخر، هر کدام دو پسر داشتند که اهل طبیعت بودند. اسماعیل، او یک طبیعت‌گرد بود که به خاطر موقعیتش در خارج از شهرهای اصلی کنعان شناخته می‌شد. و سپس عیسو وجود دارد که به عنوان یک طبیعت‌گرد، یک شکارچی، به تصویر کشیده شده است.

و او در تضاد با یعقوب است. بنابراین، اسماعیل در تضاد با اسحاق است. آنها در موقعیت‌های جغرافیایی و توپوگرافی متفاوتی زندگی می‌کنند.

و عیسو و یعقوب نیز همین کار را می‌کنند. حال، این درس در مورد کشمکش‌های خانوادگی اسحاق است. به یاد داشته باشید که اسحاق واقعاً شخصیت اصلی داستان‌های آینده نیست.

اما اسحاق در داستان‌های اولیه بسیار حضور دارد. برای مثال، او به عنوان پسر ابراهیم و پدر یعقوب دیده می‌شود. و این نقش اصلی او، نقش انتقالی اوست.

من این را «مبارزات خانوادگی» نامگذاری کردم، زیرا خانواده او به طور فزاینده‌ای مشکلاتی را که با رقابت و جانبداری همراه است و چیزهایی را که در نتیجه گناهان فریب و خودخواهی مخرب هستند، نشان خواهند داد. بنابراین، امروز به فصل ۲۵، آیه ۱۹، و بیشتر فصل ۲۷ تا آیه ۴۰ خواهیم پرداخت. یک راه برای خلاصه کردن مبارزاتی که عمدتاً در زندگی یعقوب، در این مجموعه داستان‌ها، یافت می‌شود، این است که واقعاً به پیامبری نگاه کنیم که به مبارزات یعقوب اشاره و اشاره می‌کند.

این نوشته‌ی هوشع، فصل ۱۲، آیات ۳ و ۴ است. هوشع در دهه‌ی ۷۰۰ پیش از میلاد صحبت می‌کند. او به طور خاص پادشاهی شمالی اسرائیل را مورد خطاب قرار می‌دهد. او همچنین گاهی اوقات به پادشاهی جنوبی، یهوذا، در قرن هشتم، یعنی دهه‌ی ۷۰۰ میلادی اشاره می‌کند.

دو پادشاهی مختلف وجود داشتند که اسرائیل بزرگتر را تشکیل می‌دادند. پادشاهی شمالی اسرائیل و پادشاهی جنوبی یهوذا. و سپس در اشاره به مقاومت آنها در برابر اراده خدا در دهه ۷۰۰ قبل از میلاد، هوشع از پدرشان به عنوان نمونه‌ای از آنچه که آنها شده‌اند، یعنی یعقوب، یاد می‌کند.

و این واقعاً یک روش مؤثر برای صحبت در مورد اسرائیل است زیرا خواهیم دید که نام یعقوب به اسرائیل تغییر خواهد کرد. بنابراین، او دو نام خواهد داشت. او گاهی اوقات به عنوان یعقوب و گاهی اوقات به عنوان اسرائیل شناخته می‌شود.

بنابراین، دوازده قبیله‌ای که از دوازده پسر یعقوب مشتق شده‌اند، طبیعتاً به یعقوب به عنوان جد دوازده قبیله و ملت خود اشاره خواهند کرد. بنابراین، وقتی آنها، به ویژه در مورد ابراهیم و سپس یعقوب می‌خوانند، خود را قوم اسرائیل در طول نسل‌ها می‌بینند. بنابراین، هوشع، در فصل ۱۲، آیه ۳، درباره آنچه در این روایات خواهیم یافت صحبت می‌کند.

در رحم، یعقوب پاشنه‌ی برادرش را می‌گیرد. بنابراین، در رحم کشمکشی وجود دارد. ما امروز این را از ربکا خواهیم آموخت. او به عنوان یک بزرگسال، به عنوان یک مرد، با خدا کشمکش داشت.

ما در فصل ۳۲ در مورد این موضوع خواهیم آموخت، جایی که ظهور، ملاقات خدا با یعقوب وجود دارد. بنابراین، او با بشریت، با خانواده خود، با برادر دوقلویش مبارزه کرد، و سپس با خدا مبارزه کرد. آیه ۴ از فصل ۱۲ در هوشع ادامه می‌دهد که او با فرشته مبارزه کرد.

حال، جالب است که تفسیر این مبارزه، این کشتی گرفتن با خدا در فصل ۳۲، توسط هوشع به عنوان فرشته خداوند درک می‌شود. و خواهیم دید که فرشتگان نقش مهمی در زندگی یعقوب ایفا می‌کنند، همانطور که در زندگی ابراهیم ایفا کردند. سپس در آیه ۴ ادامه می‌یابد که یعقوب گریه می‌کند و از خدا طلب لطف می‌کند.

او خدا را در بیت‌ئیل یافت، و یعقوب خدا را در بیت‌ئیل یافت و در آنجا با خدا صحبت کرد. و بنابراین، در فصل ۲۸، که سخنرانی بعدی ما خواهد بود، سناریوی رویایی خواهیم داشت که در آن او یعقوب را در بیت‌ئیل خواهد داشت، دیداری از جانب خداوند. و فرشتگان نیز در آن ظهور خدا دخیل خواهند بود.

خب، بیایید با این بخش از فصل ۲۵ شروع کنیم. و می‌خواهیم به تولد و دزدیده شدن حق نخست‌زادگی که در فصل ۲۵ اتفاق می‌افتد نگاهی بیندازیم. بنابراین پسران دوقلوی اسحاق در فصل ۲۵ آیه ۱۹ تا آیه ۳۴

بنابراین، آنچه ما متوجه می‌شویم این است که اسحاق ۴۰ ساله بود. او با ربکا ازدواج کرد و ربکا، همانطور که به یاد دارید، توسط خادم ابراهیم که به حران در منطقه آرامیان رفته بود، مورد توجه قرار گرفت. این منطقه شمال غربی بین‌النهرین گاهی اوقات فقط آرام یا حران و گاهی اوقات پدان نهرین نامیده می‌شود.

و گاهی اوقات، همانطور که در اینجا در این داستان، آیه ۲۰، آمده است، پدان آرام، که به معنای واقعی کلمه دشت آرام است. اما این در شمال غربی بین‌النهرین، سرزمین بین دو رودخانه بزرگ، دجله و فرات است. خب، ما فهمیدیم که ربکا همسر اسحاق می‌شود و او نازا است، اما خداوند از طریق دعای اسحاق شفاعت می‌کند.

حال، شفاعت نقش مهمی است که ابراهیم دارد. او حتی به عنوان پیامبر نیز شناخته می‌شود. و اسحاق به درگاه خداوند دعا کرد، آیه ۲۱، و خداوند دعای او را مستجاب کرد.

و چیزی که ما متوجه می‌شویم این است که او باردار می‌شود و دو کودک درون رحمش در درون او با هم می‌جنگند و تقلا می‌کنند. و این حتماً آنقدر برایش نگران‌کننده بوده که از خود می‌پرسیده چه اتفاقی دارد. می‌افتد. حتی ممکن است از خود پرسیده باشد که آیا قرار است نوزادان را سقط کند یا نه.

بنابراین، به ما گفته شده است که او برای پرسیدن از خداوند رفت. حال، آیا اینجا جایی است که باید با یک کاهن مشورت می‌شد؟ یا از طریق شوهرش بود؟ یا اینکه او مستقیماً از خداوند پرسید؟ خداوند به هر طریقی که او دعا می‌کرد، پاسخ می‌داد. این یک متن مهم برای ماست که باید در نظر بگیریم زیرا این یک پیشگویی خواهد بود که نتیجه این دو فرزند را که قرار است به دنیا بیایند، تعیین خواهد کرد.

دو ملت در رحم تو هستند. البته، این یک استعاره است که در آن ملت‌ها به جای منشأ هر ملت قرار می‌گیرند. بنابراین، هر کودک یک ملت را به وجود خواهد آورد.

دو نفر از درون شما از هم جدا خواهند شد. یک نفر از دیگری قوی‌تر خواهد بود و بزرگتر به کوچکتر خدمت خواهد کرد. بنابراین، آنچه در اینجا داریم دو گروه از مردم هستند که مستقل و جداگانه زندگی خواهند کرد.

سپس، یک گروه از مردم، به ویژه فرزند کوچکتر، قدرت و جایگاه قوی‌تری نزد خدا نسبت به فرزند بزرگتر خواهد داشت. بنابراین، در حالی که انتظار می‌رفت فرزند بزرگتر به عنوان دریافت‌کننده‌ی مورد علاقه‌ی ارث و نعمت باشد، این وضعیت برعکس خواهد شد. در رومیان ۹، آیات ۱۰-۱۲، خواهید دید که پولس رسول

از این رویداد در زندگی یعقوب و عیسو به عنوان نمونه‌ای از چگونگی اجرای اراده‌ی خداوند به طور مستقل و نشانه‌ی گویایی از چگونگی نظارت خداوند بر اجرای نقشه‌اش با این تغییر جهت استفاده می‌کند.

او نه از روی عادت نقشه‌اش را عملی می‌کند، و نه از روی توانایی‌اش، و مطمئناً نه از روی شخصیت شخصیت درستکار. زیرا یعقوب نمونه‌ی بارز پی‌شخصیتی است و اینکه چگونه مرتباً در شخصیتش شکست می‌خورد. ما همین را در مورد ابراهیم می‌بینیم، اما وقتی صحبت از یعقوب می‌شود، شکست‌های او نسبتاً چشمگیر است و فرزندانش شخصیت مشابه پدرشان را اتخاذ می‌کنند.

چیزهای بسیار بیشتری در این راه در مورد یعقوب اتفاق خواهد افتاد. اما آنچه پولس رسول می‌گوید این است که خدا یعقوب را برگزید و او این کار را از روی میل و اراده خود انجام داد. در آنجا، او آیه مورد نظر ما را نقل می‌کند که در آن از اراده بزرگتر در خدمت کوچکتر صحبت می‌کند.

بنابراین، جوان‌ترها جای مسن‌ترها را می‌گیرند و این نشان می‌دهد، و این مهم است، حاکمیت خدا در این امور انسانی. اینطور نیست که بشریت عروسک خیمه‌شب‌بازی بوده باشد، بلکه خدا توانسته مسئولیت انسانی آنها را تصدیق کند، اما در عین حال از پاسخ‌های مسئولانه انسانی آنها برای گنجاندن در طرح جامع نجات خود، نه تنها برای اسرائیل، بلکه برای همه ملت‌ها نیز استفاده کند. ما قبلاً شاهد این نوع جابجایی جوان‌ترها توسط مسن‌ترها بوده‌ایم.

به یاد دارید که شیث در مقابل قابیل، به دودمان برگزیده و محبوب تبدیل می‌شود. و همین اتفاق در مورد اسماعیل و اسحاق نیز رخ می‌دهد. حال، خواهیم دید که یعقوب جانشین نسل قدیمی‌تر می‌شود.

حالا وقتی صحبت از دو کودکی می‌شود که توصیف شده‌اند، متوجه می‌شویم که در مورد نام‌ها و ظاهر آنها شوخی‌هایی شده است. پسران دوقلو در رحم او. و آنچه در اینجا از دیدگاه پولس رسول مهم است این است که این موضوع اختلاف نظر نیست زیرا مسئله حقانیت نیست زیرا آنها دوقلو بودند.

و بنابراین، این اهداف گزینشی خدا بود که کسی را انتخاب کند که از طریق او وعده‌های خدا به او برسد. بنابراین، این مانند اسماعیل و اسحاق نیست، که در آن اسماعیل از یک زن برده و اسحاق از سارا به دنیا آمد، که پسر وعده داده شده را به دنیا می‌آورد. بلکه دوقلوهایی هستند که از یک پدر و یک مادر متولد شده‌اند.

آیه ۲۵ می‌گوید اولین کسی که بیرون آمد سرخ بود. حال، این یک بازی با کلمه عبری است که با کلمه ادوم بازی می‌کند زیرا او پدر ادومی‌ها خواهد شد. و او نیز همین نام را دارد.

بنابراین، او هم عیسو است و هم ادوم. عیسو به طور خاص به بدن پرمو و لباس پرموی خود اشاره می‌کند. بنابراین، او سرخ‌فام بود، ادوم.

عیسو، او پرمو بود. وقتی صحبت از یعقوب می‌شود، این توصیف خوشایندی از یعقوب نیست زیرا او پاشنه عیسو را گرفته است. بنابراین، او برای مقام اول می‌جنگد.

او در بدو تولد به مقام اول دست نمی‌یابد. اما بعداً متوجه خواهیم شد که از طریق حیله و نیرنگ، حق نخست‌زادگی را دریافت خواهد کرد و همچنین، برکت اسحاق را دریافت کرده و مورد لطف قرار خواهد گرفت. بنابراین، او یعقوب نامیده شد.

و صدای کلمه عبری یعقوب شبیه فعل به معنای گرفتن است. به همین دلیل است که او یعقوب نامیده شده است. در واقع، در فصل ۲۷، آیه ۳۶، پس از اینکه برخی از این حیل‌گری‌ها تشخیص داده می‌شود، خواهید دید که عیسو درباره برادرش یعقوب اظهاراتی می‌کند.

عیسو گفت، آیا نام او به درستی یعقوب نیست؟ او مرا فریب داده است. حال، «فریب خورده» در اینجا یک استعاره است. به این معنی که پاشنه خود را گرفت.

این معنای تحت‌اللفظی است، اما در معنای استعاری آن می‌توان به فریب و نیرنگ اشاره کرد. او این دو بار مرا فریب داده است. او حق نخست‌زادگی مرا گرفت و حالا برکت مرا نیز گرفته است.

بنابراین، بیایید در مورد حق نخست‌زادگی و برکت صحبت کنیم. وقتی صحبت از حق نخست‌زادگی و برکت می‌شود، این دو معمولاً به یک نفر داده می‌شوند. نه همیشه.

خواهیم دید که می‌توان آن را از هم جدا کرد. اما معمولاً، حق نخست‌زادگی، یعنی نخست‌زاده، سهم شیر از ارث را دریافت می‌کند. و این برکت، این پسر نخست‌زاده را به عنوان کسی که بزرگترین سهم را از پدر پدرسالار دریافت می‌کند، تعیین می‌کند.

حال، چیزی که کشف خواهیم کرد این است که در این روایت از حق نخست‌زادگی، عیسو، به عنوان یک مرد بیرون از خانه، به شکار می‌رود. به ما گفته شده که او یک شکارچی است، یک شکارچی ماهر. از سوی دیگر، یعقوب، خانه‌دار است.

او در چادر پدرش زندگی می‌کند. و به ما گفته شده که اسحاق، عیسو را دوست داشته است. حال، اسحاق به خاطر حس لطف و لذت خودش، عیسو را دوست دارد.

و این همان شکار خوشمزه، شکار وحشی است که عیسو برای او آورده بود. ربکا، تعجب نمی‌کنید، یعقوب را دوست داشت. گذشته از همه اینها، یعقوب بیشتر اوقات در معرض دید او بود و در چادرها زندگی می‌کرد.

بنابراین، این جانبداری به دلیل اختلاف نظر دو برادر با یکدیگر، مشکل‌ساز و دردسرساز خواهد شد. این فقط خلق و خوی آنهاست. اما اکنون عشق والدینی آنها این اختلاف را تشدید کرده است.

این موضوع با مشاغل متفاوت آنها تشدید می‌شود. سپس، در اینجا با قسمتی روبرو می‌شویم که بسیار مهم است زیرا عیسو قصد دارد بفروشد - در واقع، این یک معامله پایاپای است، کالا در برابر کالا، حق طبیعی او. حالا، اتفاقی که می‌افتد این است که عیسو وارد می‌شود و گرسنه است.

باید بر این نکته تأکید کنیم. این فقط یک گرسنگی معمولی نیست. این قحطی‌ای است که چه بسا به معنای مرگ خودش بوده باشد.

یعنی، او گرسنه است. و شما این حس را دارید که او در شکارش موفق نمی‌شود. و بنابراین او با یعقوب روبرو می‌شود که در حال آماده کردن غذا است، و این یک طعنه است، خورش قرمز، همانطور که در آیه 30 به ما گفته شده است.

بنابراین، ما در نسخه بین‌المللی جدید یک عبارت داخل پرانتز داریم. در آیه 30 آمده است: «به همین دلیل است که او را ادوم نیز می‌نامیدند، به دلیل قرمزی خورش، همانطور که به یاد دارید، در اینجا، و همچنین به دلیل رنگ چهره‌اش. شاید احتمالاً موهایش».

خب، پس یعقوب فرصتی می‌بیند تا از برادرش سوءاستفاده کند. حالا، این را می‌توانید به این نسبت دهید که، اوه، او حيله‌گر است، او خردمند است، اما به نظر من، راه بهتر برای فهمیدن آن، در چارچوب کل روایت مربوط به یعقوب و شخصیتش، این است که او، یعنی به عنوان یک فریبکار، او فردی متعصب جاه‌طلب و همانطور که گفتم، یک حيله‌گر بود. بنابراین، او می‌گوید، حق نخست‌زادگی خود را به من بفروش.

و به همین دلیل است که عیسو می‌گوید، خب، ببین، من می‌توانم بمیرم، یا حق نخست‌زادگی‌ام را از دست بدهم. او ممکن است عواقب این تصمیم را نسنجیده باشد زیرا در شرایط سختی قرار داشته است. فکر می‌کنم او واقعاً مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، حتی قربانی فریب یعقوب می‌شود.

بنابراین، بین این دو معامله‌ای صورت می‌گیرد. یعقوب حق نخست‌زادگی را به دست می‌آورد و سپس عیسو غذایی را که او را تغذیه می‌کند، به دست می‌آورد. حال، راوی در آیه ۳۴، بخش آخر، به ما می‌گوید که عیسو حق نخست‌زادگی خود را تحقیر کرد.

بنابراین، از منظر روایت پیدایش، نویسنده، از طریق راوی در اینجا، به ما می‌گوید که عیسو نیز، اگرچه قربانی است، اما گناهکار است، زیرا وضعیت نامیدکننده خود را بر حق نخست‌زادگی ترجیح داد. و به عنوان پسر بزرگتر، او مسئول حفظ آن حق نخست‌زادگی بود. بنابراین، می‌خواهیم این را در نظر داشته باشیم

چند آیه وجود دارد که به شما در مورد اهمیت حق نخست‌زادگی اشاره می‌کنم. و آن در تثنیه، فصل ۲۱، آیه یافت می‌شود، که در آن پسر بزرگتر دو برابر ارث را دریافت می‌کند. این بدان معناست که پسران ۱۷ کوچکتر، یا پسران دوم و پسران سوم، می‌توانند بخشی از ارث را دریافت کنند.

آیه ۷، باب ۶۱ کتاب اشعیا، همین موضوع را در مورد اسرائیل احیا شده در آینده، پس از تبعید و احیای آن ذکر می‌کند که دو برابر نعمت خدا را دریافت خواهد کرد. در عهد جدید، پولس رسول به اعطای نعمت دو برابر، ارث دو برابر و پاداش دو برابر به بزرگانی که به طور مؤثر حکومت می‌کنند و خوب حکومت می‌کنند اشاره می‌کند. این موضوع در اول تیموتائوس ۵، آیه ۱۷ آمده است.

اول تیموتائوس ۵، آیه ۱۷. حالا می‌توانیم به فصل ۲۶ برویم، و می‌بینید که بخش نسبتاً طولانی به رابطه بین اسحاق و پادشاه فلسطینیان، ابیملک در جرار، اختصاص داده شده است. بنابراین، این بخش از فصل ۲۶ آیه ۱ تا پایان فصل، آیه ۳۴ ادامه می‌یابد.

سپس به فصل ۲۷ می‌رویم که مربوط به دزدیدن برکت است. اما در مورد اسحاق و ابیملک باید بگویم که نام ابیملک در فصل ۲۰ آمده است، همچنین پادشاه فلسطینیان. حال، به دلیل فاصله زمانی بین رابطه ابراهیم با ابیملک و رابطه اسحاق و ابیملک، آنچه در اینجا داریم احتمالاً عنوانی مانند فرعون است.

این یک عنوان رایج است. احتمالاً منظور همان شخص نیست. و بنابراین فکر می‌کنم لازم نیست نتیجه بگیریم که ما دو روایت متناقض از فریب زن و خواهر و به دنبال آن یک پیمان داریم.

اما ما صرفاً بر اساس عناوین حاکم، با هم شباهت داریم. شباهت می‌تواند این باشد که از آنجایی که به ما گفته شده ابراهیم از همسرش در یک نقشه فریب استفاده می‌کرد تا جان خودش محافظت شود، اسحاق نیز ممکن است این را آموخته باشد، مانند پدر، مانند پسر. و او نیز از این استفاده کرد.

در فصل ۲۶ به ما گفته شده است که در آن سرزمین قحطی شد و در حالی که ابراهیم، وقتی این اتفاق افتاد، به مصر رفت، وقتی صحبت از اسحاق می‌شود، خداوند به طور خاص به او می‌گوید که به مصر نرود بلکه در این سرزمین بماند، مدتی در این سرزمین بماند و من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد. این در آیه ۲ یافت می‌شود. آنچه در این پاراگراف می‌آید تکرار و در واقع بسط برکت عهدی است که خدا با ابراهیم بست. و البته، همانطور که در ابتدا گفتم، این مربوط به وحدت و همبستگی وعده‌هایی است که به فرزندان ابراهیم داده شده است.

بنابراین، در آیه ۶ به ما گفته شده است که اسحاق در جرار، یکی از شهرهای فلسطینیان، اقامت گزید. بعداً، همانطور که اسفار پنجگانه را در کتب تاریخی می‌خوانید، خواهیم آموخت که فلسطینیان به نفوذ قدرتمندی در کنعان تبدیل شدند. آنها از دریای اژه آمده‌اند.

آنها پنج شهر تأسیس کردند که شناخته‌شده‌ترین آنها غزه است. جرار همچنین عضو مهمی از پنتاپولیس، یکی از پنج شهر فلسطینیان، بود. در این زمان، هیچ اشاره‌ای به این پنج شهر نشده است.

این یک دوره قدیمی‌تر است. این یک مهاجرت اولیه و احتمالاً مربوط به مردم فلسطین است، شاید مربوط به مردم فلسطین باشد که در زمان سلطنت بیشتر در مورد آنها اطلاعات کسب می‌کنیم، اما آنها نسبی هستند نه از نسل مستقیم. رابطه آنها، اما نه به عنوان یک گروه قومی کاملاً یکسان.

بنابراین، وقتی او در جرار است، آنها درباره همسرش، ربکا، سؤال می‌کنند و البته او آنها را فریب می‌دهد: او همسر من است. و همین موضوع اینجا هم در جریان است. او می‌ترسد که کشته شود تا همسرش از شوهرش آزاد شود و به حرمسرای پادشاه ابیملک برده شود.

خب، در حالی که ابراهیم خوابی دید، اینجا او را می‌بینیم، یعنی ابیملک در فصل ۲۰ خوابی با ابراهیم دید. در اینجا او از پنجره‌ای که در آیه ۸ آمده است، به پایین نگاه می‌کند و اسحاق را می‌بیند که همسرش ربکا را نوازش می‌کند. به عبارت دیگر، این هر چه که بود، یک عمل جنسی، آشکارا جنسی از جانب او نسبت به ربکا بود.

بنابراین، ابیملک او را احضار کرد و از او تحقیق کرد، پرس و جو کرد و آنقدر از این موضوع پریشان بود که می‌ترسید یکی از مردان دربارش با او رابطه جنسی داشته باشد. البته، همانطور که در مورد ابراهیم و سارا دیدیم، این امر مفهوم ارث پسر موعود را پیچیده می‌کرد. بنابراین، پادشاه ابیملک هر کسی را از داشتن رابطه با سارا منع می‌کند.

اکنون، اسحاق به طرز چشمگیری پیشرفت می‌کند. در کتاب مقدس آمده است که خداوند او را برکت داد و هر سال، او صد برابر بیشتر از آنچه در غیر این صورت انتظار می‌رفت، محصول برداشت می‌کرد، بسیار بیشتر از خود فلسطینیان. آنقدر زیاد که ابیملک از او خواست که آنجا را ترک کند زیرا او بیش از حد از زمین‌های زراعی را اشغال کرده بود. بین خادمان اسحاق و چوپانان او نیز نزاعی درگرفت و به جایی رسید که او سرانجام مکانی پیدا کرد که بتواند در آن اقامت کند، چاهی حفر کند و شکوفا شود، همانطور که در آیه ۲۲ آمده است.

او این چاه جدید را رحوبوت نامید و گفت: «اکنون خداوند به ما اتاقی داده است.» رحوبوت به معنای اتاق فضا است، و بنابراین اکنون خداوند به ما اتاق داده است، و ما شکوفا خواهیم شد، و در واقع آنها این کار را کردند. بنابراین آنچه خواهیم یافت، عملی پرستشی از جانب اسحاق است، و سپس در آیه ۲۶، ابیملک پیمانی را پیشنهاد می‌کند زیرا آنها وعده عهد را می‌شناسند، و این مهم است: کسانی که تو را برکت دهند برکت خواهند یافت، کسانی که تو را نفرین کنند، نفرین خواهند شد، و اکنون، در حالی که ابیملک و

چوپانانش اسحاق را رد کرده بودند، اکنون تشخیص می‌دهند که خدا واقعاً این مرد را برکت می‌دهد، ما خوب عمل می‌کنیم که وارد یک پیمان شویم، و بنابراین آنها این کار را می‌کنند، و به دلیل همین شناخت است که در آیه ۲۹ به ما گفته شده است، آنها به اسحاق می‌گویند، ما تو را اذیت نمی‌کنیم، اگر تو ما را اذیت نکنی با تو خوب رفتار خواهیم کرد، و بنابراین اکنون تو توسط خداوند برکت یافته‌ای.» بنابراین، آنها چاهی پیدا می‌کنند، چاهی حفر می‌کنند و آن را به عنوان شوا، که به معنی هفت یا سوگند است، شناسایی می‌کنند.

در اینجا، این مربوط به سوگند است. اگر به یاد داشته باشید، هفت، پژواکی است، اشاره‌ای به هفت بره، ماده در فصل ۲۰ که بخشی از پیمان تشریفات بین ابیملک و ابراهیم بودند، و در هر مکان، نام آن مکان، بئرشبع، آمده است. بنابراین، بئرشبع در واقع دو مفهوم دارد، هفت یا سوگند.

حال، آیه ۳۴ مهم است زیرا وقتی عیسو ۴۰ ساله بود، با همسران هیتی ازدواج کرد و این اصلاً به مذاق اسحاق و ربکا خوش نیامد زیرا همسران هیتی خدایان هیتی را به خانواده می‌آوردند. به یاد دارید که ابراهیم و خدمتکارش تلاش‌های زیادی کردند تا به خانه خانوادگی حران برگردند، یک پرستنده واقعی یهوه را بازیابی کنند و بنابراین، آن پیوند مهم پیمان خانوادگی را برقرار کنند که نه تنها در گروه خانوادگی ازدواج کرده باشد، بلکه مهمتر از آن، وفاداری خود را به یهوه حفظ کند، برخلاف تهدید چندهمسری که عیسو و اسماعیل قبل از او نیز انجام می‌دادند، و البته، شرک. بنابراین، این ما را به یک متن بسیار مهم می‌رساند، و آن برکت و چگونگی عملکرد آن است.

بنابراین، یعقوب برکت پاتریارخ را خواهد دزدید. این از باب ۲۷ تا آیه ۴۰ است. بنابراین، کلمه برکت ۱۵ بار در این متن تکرار شده است، و سپس کلمه لعنت دو بار آمده است.

این در آیات ۱۲ و ۱۳ آمده است. بنابراین، مضمون برکت-نفرین از فصل‌های اولیه پیدایش یادآوری می‌شود. حال، اساساً آنچه اتفاق می‌افتد این است که، همانطور که به یاد دارید، اسحاق از آنچه عیسو می‌توانست برایش بیاورد و شکار وحشی که به خوبی آماده شده بود، لذت برد.

قرار است غذای خوشمزه‌ای باشد. و بعد می‌گوید، عیسو، تو را برکت خواهم داد. می‌گوید من پیرمرد هستم.

وقت آن رسیده که برکت را به تو به ارث بگذارم. و بنابراین، به عنوان بخشی از جشن برکت، جنبه‌ی آیینی آن، متوجه می‌شویم که این وظیفه‌ای است که به عیسو داده شده است. در همین حال، ربکا از این موضوع مطلع می‌شود و پسر خودش را که دوستش دارد، می‌خواهد.

انگار یعقوب پسر اوست و عیسو پسر او نیست. اما البته اینطور نیست. ربکا به یعقوب نزدیک می‌شود و می‌گوید، حالا باید راهی پیدا کنیم تا قبل از عیسو، برکت را به او بدهیم.

در اوایل فصل ۲۷، آیه ۱، به ما گفته شده است که وقتی اسحاق پیر شده بود و چشمانش آنقدر ضعیف شده بود که دیگر نمی‌توانست ببیند، این نکته کلیدی است که چگونه این فریب می‌توانست رخ دهد. بنابراین، در واقع، فریب رخ می‌دهد. و چگونه چنین چیزی ممکن است؟ یعقوب به درستی درک می‌کند که اگر پدرم تشخیص دهد که من یعقوب هستم و نه عیسو، مرا نفرین خواهد کرد.

او در آیه ۱۲ می‌گوید که به جای برکت، لعنت خواهد بود. آیه ۱۳ می‌گوید، پسر، بگذار لعنت بر من نازل شود. خب، حدس می‌زنم این به اندازه کافی در مورد یعقوب قانع‌کننده بود، اما نمی‌دانم چطور ممکن است لعنت بدون پسر بر مادر نازل شود.

اما این استدلال اوست. و بنابراین، این روشی است که از طریق آن اتفاق می‌افتد. و آن این است که، او قرار است یک وعده غذایی خوشمزه از گله درست کند.

او قرار است پشم حیوان را از گله بگیرد و با مالیدن این پشم به دست‌ها و بازوهای یعقوب، او را آراسته کند تا پوست بز و گردنش، بدنی پرمو را تداعی کند. و این حيله‌ای است که در کار است. حال، وقتی صحبت از مسئولیت این فریب، چنین رویداد غم‌انگیزی در زندگی پدران خانواده، می‌شود، اینکه این نوع فریب بین نسلی یا چند نسلی در درون خانواده در حال وقوع است، این تصور را به ما می‌دهد که چگونه خداوند می‌تواند از طریق چنین خانواده‌ای، این نوع خانواده، کار نجات را انجام دهد.

اما خواهیم دید که این تازه آغاز سفر معنوی یعقوب است و او با تجربیاتش دگرگون خواهد شد. و خواهیم دید که این مانند مورد ابراهیم است که در زمان‌های مشخصی از سفرش در سرزمین، با خدا ملاقات کرد و در رابطه شخصی با خداوند رشد کرد و ایمان و پارسایی‌اش بیشتر شد. بنابراین، می‌توانیم هر چهار طرف را مسئول بدانیم.

اول، والدین جانبدارانه رفتار می‌کنند. اسحاق می‌توانست برکت دهد. به یاد داشته باشید، تمهیداتی برای برکت‌های متعدد فرزندان فراهم شده است.

او می‌توانست هر دوی آنها را احضار کند. او می‌توانست به عیسو و یعقوب برکت دهد. ربکا اسحاق را فریب می‌دهد و این جرم اوست.

و سپس می‌بینیم که یعقوب بارها دروغ می‌گوید. تا آنجا که ربکا به یاد دارد، او در رحم خود این وحی را دریافت کرد، اما از انتظار برای تحقق پیشگویی خدا مبنی بر حکومت فرزند کوچکتر بر فرزند بزرگتر راضی نبود. بلکه می‌خواست از نوآوری انسانی، یعنی دستکاری شوهرش، استفاده کند.

و همانطور که گفتیم، یعقوب مکرراً دروغ می‌گوید. برای مثال، در آیه ۱۹ می‌گوید، من عیسو هستم. نخست‌زاده تو. این یک دروغ است.

و بنابراین، اسحاق می‌گوید، چطور این غذا را پیدا کردی و اینقدر سریع آن را آماده کردی؟ دروغ دوم. خداوند، خدای تو، مرا موفق کرد. او پاسخ داد، این آیه ۲۰ است.

و می‌توان فهمید که اسحاق مشکوک است. آیه ۲۴: آیا تو واقعاً پسر من عیسو هستی؟ این سومین دروغ است. او پاسخ داد: من هستم.

بنابراین، یعقوب قطعاً گناهکار و همدست است. در مورد عیسو چطور؟ آیا او کاملاً قربانی است؟ خب، نه کاملاً. دلیل اصلی آن این است که ازدواج با زنان هیتی واقعاً اعصاب ربکا را خرد می‌کرد و ممکن است اشتیاق ربکا را برای دیدن برکت با پسر خودش بیشتر کرده باشد.

و اگر به فصل ۲۷، آیه ۴۶ نگاه کنید، می‌گوید: «آنگاه ربکا به اسحاق گفت: از زندگی کردن بیزارم. نه، او می‌گوید که به خاطر این زنان هیتی خیلی زود مُرد. اگر یعقوب از میان زنان این سرزمین، از میان زنان هیتی.» مانند اینها، همسری بگیرد، زندگی من ارزش زیستن نخواهد داشت.

خب، احتمالاً اغراق و بزرگنمایی. با این وجود، این عمق انزجار و طرد واقعی رفتار پسرش را به شما نشان می‌دهد و ممکن است به نوعی در آنچه در سقرت برکت رخ داده است، نقش داشته باشد. بنابراین، برکت در آیه ۲۷ آمده است.

و این برکت باید جنبه‌ی گسترده‌ای داشته باشد، اما در مورد رفاه او صحبت می‌کند. آه، بوی پسر بوی مزرعه‌ای است که خداوند آن را برکت داده است. خب، البته، او به عیسو فکر می‌کند

باشد که خداوند از شب‌نم آسمان و از غنای زمین، غلات فراوان و شراب تازه به تو عطا کند. البته، این به معنای شکوفایی زمین و حاصلخیزی خواهد بود. و سپس، وقتی صحبت از گروه‌های قومی می‌شود، آیه ۲۹ «می‌گوید»: ملت من به تو خدمت می‌کنند و قوم‌ها به تو تعظیم می‌کنند

بر برادرانت خداوند باش، و پسران مادرت در برابر تو تعظیم کنند. لعنت بر کسانی که تو را نفرین می‌کنند و برکت بر کسانی که تو را ستایش می‌کنند. خب، طنز بزرگ اینجاست که این برکت نه برای عیسو، بلکه برای یعقوب به وقوع می‌پیوندد.

یعقوب در خانواده‌اش بسیار موفق است. او ۱۲ پسر به علاوه‌ی یک دختر دارد و بسیار موفق است. و سپس برادرش عیسو، با بررسی تاریخ بنی‌اسرائیل و ادومی‌ها، از نظر نفوذ ملی، پس از برادرش یعقوب، دومین فرد خواهد بود.

«حالا، به این می‌رسیم که عیسو چگونه پاسخ می‌دهد؟ و عیسو با گفتن «پدر، آیا برای من برکتی نداری؟ پاسخ می‌دهد، آیا چیزی باقی نمانده است؟ و واقعاً، وقتی برکتی را که اسحاق به عیسو می‌دهد می‌خوانید بیشتر شبیه یک ضد برکت است. بنابراین، عیسو به پدرش می‌گوید، آیه ۳۸، «آیا فقط یک برکت داری، پدر من؟» «پیشنهاد می‌دهد که او می‌توانست چندین برکت داشته باشد». پدر من، مرا نیز برکت بده

آنگاه عیسو با صدای بلند گریست. پدرش پاسخ داد: «مسکن تو دور از غنای زمین و دور از شب‌نم آسمان خواهد بود.» ببین، این یک تضاد است.

تو با شمشیر زندگی خواهی کرد. تو با شمشیر خدمت خواهی کرد.

این دکتر کنت متیوز در تعلیماتش در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۶، مبارزات خانوادگی اسحاق، پیدایش ۲۵: ۱۹-۲۷: ۴۰ است.